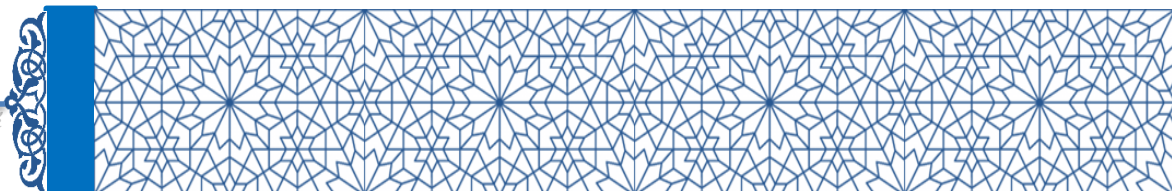
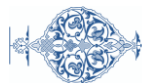


نمبرهای آماده (نمبر ۱۶)

برکت در زندگی، قسمت اول







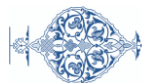
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين بارئ الخلائق اجمعين والصلاة والسلام على سيد الأنبياء و خاتم النبيين
حبيبنا و حبيب اله العالمين ابى القاسم المصطفى محمد صلى الله عليه و آله الطيبين الطاهرين
المعصومين و اللعن الدائم على أعدائهم أجمعين.

بحث ما در رابطه با برکت در زندگی است، یک مؤمن علاوه بر کمیت زندگی باید کیفیت
زندگیش را مراقب باشد؛ کیفیت عمرش کیفیت کسب و کارش کیفیت علمش یعنی به تعبیر دیگر
بیند زندگی اش چقدر خاصیت دارد چقدر فایده دارد برکت زندگی اگر همراه با زندگی نباشد
آن عمر، آن علم، آن مال خیلی ارزش ندارد؛ انسان هایی بودند شاید عمرشان خیلی طولانی بود
ولی خاصیت نداشت، چندان فایده ای نداشت، اما کسانی بودند شاید چهل پنجاه سال هم بیشتر
عمر نکردند ولی به اندازه پانصد سال خاصیت داشتند، آدم دنبال برکت زندگی اش باشد عرض
کردم برکت به زیاد بودن نیست برکت مال این نیست که مال زیاد باشد برکت عمر این نیست که
عمرش زیاد باشد نه، عمرش ممکن است خیلی هم زیاد نباشد خاصیتش زیاد شود خیرش زیاد
باشد کارراه انداز باشد فایده داشته باشد گره گشا باشد این می شود برکت مال برکت عمر.

پول با برکت پیامبر

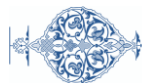
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را یک نفر دید، دید لباسی که تن پیغمبر هست یک لباس
مندرسی می باشد یک دوازده درهم به پیغمبر داد گفت آقا این هدیه خدمت شما پیغمبر اکرم هدیه
را قبول کرد به امیرالمؤمنین علیه السلام این پول را داد فرمود علی جان یک لباسی تهیه کن
حضرت امیر رفت از بازار دوازده درهم لباسی خرید خدمت حضرت آمد پیغمبر وقتی دید گفت
نمی خواهم؛



لباس می گیرم. امیرالمؤمنین لباس را پس داد و دوازده درهم را آورد، پیغمبر اکرم بعد از یک مقدار که گذشت گفت علی جان با همدیگر برویم بازار تو مسیر که می رفتند برخورد کردند به یک زنی که نشسته بود یک گوشه ای تو کوچه داشت گریه می کرد کنیزی بود خادمی بود پیغمبر گفت شما چرا گریه می کنید؟ گفت: یا رسول الله چهار درهم اربابم به من داد خرید کنم گم کردم از دستم افتاد گم شده هر چقدر که می کردم پیدا نمی کنم پیغمبر از آن دوازده درهم خودش چهار درهم بهش داد او هم خیلی خوشحال شد و دعا کرد پیغمبر با حضرت امیر رفتند لباس بخرند یک لباسی را از بازار خرید به چهار درهم داشتند برمی گشتند به سمت منزل دیدند که یک کسی لباس پاره ای به تن دارد آمد خدمت پیغمبر، گفت: یا رسول الله اگر ممکن است کمکی به من بدهید پیغمبر اکرم آن لباسی را که خریده بود را به او داد و گفت این لباس را تنت کن دو مرتبه برگشتند همان مغازه یک لباس دیگری به چهار درهم خریدند وقتی داشتند برمی گشتند در کوچه همان زن کنیزی را دیده بودند دیدند نشسته است گریه می کند پیغمبر گفت من پول بهت دادم برای چه چیزی بازهم نشستی گفت یا رسول الله زمان دیر شده و اگر من الان برگردم بروم خانه اربابم من را تویخ می کند که چرا دیر آمدی پیغمبر فرمودند من همراه تو می آیم و توضیح می دهم که تو عذر داشتی.

لذا با این زن به سمت منزل اربابش رفتند پیغمبر اکرم سلام کرد جوابی نیامد برای بار دوم سلام کرد جوابی نیامد برای بار سوم که سلام کرد جواب آمد و علیکم السلام یا رسول الله پیغمبر فرمود شما در خانه بودی و جواب ندادی گفت یا رسول الله من می دانستم عادت شما این هست که سه بار سلام می دهید و اگر بعد از بار سوم جوابی نیامد برمی گردید می روید خواستم سلام های شما بیشتر به سمت خانه ما بیاید معلوم است که شخص با معرفتی است پیغمبر فرمود که این خدمتان پولی گم کرد اگر دیر کرد و دیر آمد عذر داشته است من آمدم که شما او را ببخشید و توبیخش نکنید گفت: یا رسول الله توبیخش که نمی کنم هیچی آزادش می کنم و زندگی هم بهش می دهم به برکت اینکه شما در منزل ما آمدی زندگی را هم تأمین می کنم پیغمبر اکرم تشکر کرد وقتی برمی گشتند به امیرالمؤمنین فرمود چه پول با برکتی بود دو تا برهنه را پوشاند خودش و آن فردی که پیغمبر آن لباس را برده بود و یک کنیزی را آزاد کرد دوازده درهم را می

شد یک لباسی خریده اما کار راه انداز بود خیلی بیشتر کار راه انداخت



صداقت در رفتار و گفتار موجب برکت در زندگی است

یکی از چیزهایی که برکت در زندگی می آورد در روایات ما هم آمده هر کسی حتی غیر مسلمان اگر این امر را رعایت کند در زندگیش برکت می آید حتی غیرمسلمان، صداقت است.

در روایت است اگر تاجر اگر کاسب، کاسب اعم از کاسب مال کسی که دنبال کسب ماله یا کاسب علم کسی که دنبال کسب علم هست آن هم کاسب می باشد؛ پیغمبر فرمود: **اذ التاجران صدقا ، بورک لهما؛** اگر دو تا تاجر با صداقت باشند برکت برایشان می آید نفرمود **اذ التاجران المسلمان؛** اگر دو تا تاجر مسلمان نه حتی قید مسلمان بودن ندارد؛ تاجر کاسب اگر صداقت داشته باشد برکت زندگی اش را به همراه دارد .

یکی از بزرگترین و بهترین صفات مؤمنین صداقت است .

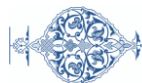
مراحل صداقت

۱. صداقت در گفتار

برادر بزرگوار خواهر بزرگوار اگر میخواهی ریاضت تحمل کنی اگر میخواهی شروع کنی به یک جایی برسی؛ زیانت را مهار کن این زبانی که در تعبیر روایات **اللِّسَانُ جِرْمُهُ صَغِيرٌ وَ جِرْمُهُ كَبِيرٌ؛** جرمش کم است، چند گرم بیشتر نیست اما جرمش زیاد است تا گناه کبیره؛ از گناهان کبیره ای که انسان را اهل آتش می کند.

بیست مورد گناه کبیره از زبان برمی آید این زبان را حفظ کنیم خدا مرحوم علامه طباطبایی را رحمت کند؛ یکی از ایشان سؤال کرده بود آقا چه کنیم در نماز حضور قلب داشته باشیم ایشان فرمود زیانت را حفظ کن.

کسانی که زبانشان زیاد کار می کند خیلی حرف می زنند ولو دروغ و گناه هم درکلامشان نباشد ذهنشان زیاد پراکنده می شود مشغول می شود زبان که زیاد کار کند ذهن خیلی مشغول می شود از این جهت در نماز هم انسان نمی تواند تمرکز داشته باشد ذهنش پراکنده است؛



انسان بتواند زبانش را حفظ کند به خصوص عرض کردم از دروغ چهل روز اگر آدم بتواند این ریاضت را بکشد ریاضیت هایی که در شرع مقدس اسلام و در مکتب اسلام هست این موارد می باشد این موارد را باید مهار کرد این ها با دعا صرفاً نمی شود بعضی ها فقط دنبال ذکر و دعا هستند. حاج آقا چه ذکری بگوییم شجاع شویم چه ذکری بگوییم مثلاً چه ذکری بگوییم بچه ما در کنکور قبول شود چه ذکری بگوییم که بچه ما کار برایش درست شود.

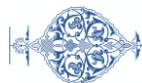
به آیت الله بهجت کسی گفته بود حاج آقا دعا بفرمایید من در نماز حضور قلب پیدا کنم آقای بهجت فرمودند عزیز من! این ها دعایی نیست دوايي هست آدم باید خودش را مداوا کند بعضی از چیزها دوايي است دعایی نیست من عذر میخواهم نمیخواهم توهین به کسی کنم اما گاهی موقع ها در این جلسات خانم جلسه ای ها اینطور موارد زیاد می باشد؛ برای هر چیزی یک ذکر دارند مثل قوطی عطاری این قوطی مال شما باشد فلان حاجت را داری این ذکر را بگو دعای هفت هیکل و شش قفل و گنج العرش و....

مؤمن کسی است که خودش اهل عمل باشد؛ اهل مراقبت باشد زبان خودش را حفظ کند عمل خودش را مراقب باشد به هر حال اگر انسان چهل روز نه یک روز مراقب رفتار خود باشد اثرش را می بیند؛ از همین امشب تا فردا شب یک روز اثرش را بین ؛ چقدر میتوانی تأثیر بگذارد در حالات در نماز در دعا خواندن در حال زیارت نقد نقد است خدا شهید دیالمه را رحمت کند شهید دیالمه نماینده مشهد بودند جوان ترین نماینده دور اول مجلس بود.

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

ایشان می گفت که یک مرتبه استاد در کلاس درس دانشگاه فردوسی مشهد راجع به راست گفتن و راستگویی و صداقت سخن به میان آورد و گفتند که اینکه آدم بتواند راست بگوید و دروغ نگوید کار خیلی سختی است بعد گفتند که بچه ها چه کسی میتواند قول بدهد یک ترم تحصیلی دروغ نگوید چه کسی میتواند قول بدهد؟ هیچ کسی دستش را بلند نکرد شهید دیالمه میگوید من دستم را بلند کردم گفتم: آقا من میتوانم گفت کار سختی است... گفت: از فردا شروع

کن از فردا مراقب باش دروغ نگوئی شهید دیالمه میگوید من ظهر از دانشگاه بیرون آمدم رفتم



نماز ظهر و عصر را در یک مسجد بخوانم وقتی خواندم پیش استاد رفتم و گفتم که جناب استاد می توانیم آن قراردادمان را فسخ کنیم؛ گفت به همین زودی !!!

گفتم بله من رفتم در مسجد موقع نماز گفتم **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**؛ به خودم گفتم: آیا واقعاً **إِيَّاكَ نَعْبُدُ**؛ حقیقتاً من خدا را می پرستم؟ مطیع خدا هستم؟ دیدم خیلی مواقع اطاعت از دلم می کنم اطاعت از نفسم می کنم! آیا واقعاً من کمک از خدا فقط می گیرم **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**؛ گاهی مواقع ها برای یک چیز کوچک یک نمره که بالا و پایین میشود برای یک حقوق که بالا و پایین میشود پیش هر کس و ناکسی سر خم می کنم متوسل به هر چیزی می شوم و در آخر که کارم به بن بست می خورد یاد خدا می افتم کجا **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**؛ حال خدا با بزرگواریش به روی ما نمی آورد اما اگر قرار باشد من دروغ نگویم بالأخره باید این ها را مراقب باشم؛ به استاد گفتم قرارداد را فسخ کن گفت باشد واقعاً هم همین طور است..... ادامه بحث جلسه آینده